



## درس خارج اصول آیت الله اراکی داماد

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۹۲	تاریخ درس:	۱۴۰۰/۰۳/۰۲
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مبحث ششم: تجری			
عنوان فرعی ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۵	دلیل دوم: استدلال بر اساس قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع			
عنوان فرعی ۶	وجه اول از وجوه رد استدلال بر قاعده ملازمه			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

در بیان محقق نائینی در رد استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت فعل متجری به بودیم. گفتیم بنابر آنچه در اجود التقریرات آمده، ایشان سه فرض برای مسأله بیان می کنند و می فرمایند هر سه فرض ممتنع است؛ فرض اول این است که این حرمتی که می خواهد با قاعده ملازمه اثبات شود، حرمت جامع بین تجری و فعل معصیت باشد؛ یعنی حرمت، جامع بین خمر مقطوع الخمریه مصادف با واقع یا خمر مقطوع الخمریه غیر مصادف با واقع باشد؛ ایشان گفتند که این فرض اول ممتنع است؛ زیرا اگر حرمت بخواد روی مقطوع الخمریه برود، به این معناست که علم بما هو علم یعنی علم بما هو صفة نفسانیه - متعلق نهی مولا قرار گرفته است و یا بگویید علم بما هو صفة نفسانیه علت اراده تکوینی می شود و اراده تکوینی عبد به طور معنای اسمی و استقلالیه مورد منع شارع قرار گرفته است؛ نه به عنوان کونه مؤدّیاً الی الواقع؛ نه به عنوان معنای حرفی؛ بلکه به معنای عنوان اسمی و این دو مقدمه هر دو باطنند؛ یعنی هم علم بما هو صفة نفسانیه متعلق امر و نهی مولا نیست و یا بگویید علت اراده تکوینی عبد نیست؛ بلکه علم بما هو کاشف، علت اراده عبد است؛ و هم اراده عبد بما هو معنای الاسمی، موضوع حرمت مولا نیست؛ بلکه اراده عبد بما هو مؤدی الی الواقع فی العمل - یا بگویید معنای حرفی - متعلق امر و نهی مولا است؛ بنابراین این فرض باطل است که حرمت، بر روی جامع بین تجری و معصیت برود. که ما می گوئیم برگشت این فرض، در حقیقت به همان فرض دوم است؛ بازگشتش به این است که حرمت، به مقطوع الخمریه تعلق بگیرد؛ مقطوع الخمریه اعم از مطابق با واقع یا غیر مطابق با واقع؛ جامع یعنی این؛ یعنی نهی

به عمل مقطوع بگونه حراماً تعلق می گیرد؛ چه اینکه مطابق با واقع باشد و چه مطابق با واقع نباشد. این فرض اول مرحوم میرزا بود که ما گفتیم این فرض باطل نیست و در بازگشت این فرض در حقیقت به فرض دوم ایشان است. فرض دوم ایشان این بود که نهی به مقطوع الخمریة بما هو مقطوع الخمریة تعلق بگیرد؛ ایشان فرمودند این فرض نیز محال است زیرا معنای این فرض این است که اگر این مقطوع الخمریة، بخواهد مقطوع الخمریة غیر مطابق با واقع که همان تجری است - را شامل شود؛ این معنایش این است که قطع به شیء، شیء را عن ما هو علیه تغییر می دهد؛ این شیء ماء است و شرب الماء است و انسانی که با قطع به اینکه این مایع خمر است آن را نوشید اما قطعش مخالف با واقع بوده؛ آنچه انجام داده شرب الماء است؛ نه شرب الخمر؛ صرف اینکه قطع داشت به اینکه این فعل شرب الخمر است، واقع را عن ما هو علیه تغییر نمی دهد و شرب الماء تبدیل به شرب الخمر نمی شود؛ پس چگونه می تواند متعلق حرمت باشد؟ زیرا فرض این است که حرمت، متعلق به شرب الخمر است؛ نه شرب الماء.

ما بر این فرض دوم نیز اشکال داریم. به نظر ما این فرض دوم ممتنع نیست زیرا خود عنوان مقطوع الخمریة یک عنوانی است و نهی می تواند به عنوان مقطوع الخمریة تعلق بگیرد و عنوان مقطوع الخمریة، یک عنوان عارض است. اگر قطع مطابق با واقع بود، اینجا حرمت متؤكد می شود یعنی هم حرمت به لحاظ شرب الخمر واقعی بودن و هم به لحاظ شرب الخمر مقطوع الخمریة بودن است؛ اگر قطع مخالف با واقع بود، عروض این عنوان که عنوان عارض است، منشأ ترتب مفسده می شود و موجب حرمت می شود که این حرمت دیگری است غیر از حرمت واقعی خمر و حرمتی است که به لحاظ ترتب این عنوان بر آن بار شده است. بنابراین امتناعی که ایشان فرمود در اینجا وجود ندارد؛ زیرا امتناع ایشان مبتنی بر این بود که قطع به شیء، موجب تغییر آن نمی شود؛ حرف ما این است که بله؛ لا یغیر الشیء عن ما کان علیه؛ اما اینجا موجب این می شود که یک عنوان دیگری بر این شیء عارض شود که این عنوان، خود عنوان مقطوع الخمریة بودن است؛ یا اصلاً بگویید عنوان تمرد بر مولا است؛ که این عنوانی است غیر از عنوان اولی و بر تجری بار می شود. یا بگویید از دو لحاظ حرمت پیدا می کرد، یکی از لحاظ تمرد بر مولا و یکی به لحاظ ارتکاب ما فیہ المفسده عند المولی؛ یعنی ارتکاب ما هو مبغوض عند المولی؛ این دو عنوان روی هم موجب حرمت می شد؛ حال [در تجری] یکی از این دو عنوان مانده که موجب حرمت می شود و بر این فرض محذور عقلی بار نمی شود. بنابراین این بیان میرزا برای اثبات بطلان این فرض کافی نیست؛ بنابراین برای اثبات حرمت تجری می توان گفت که مثلاً تجری به دلیل عروض این عنوان ثانوی بر فعل، حرام است و خود این فعل تجری حرام می شود؛ لکن نه به عنوان اینکه شرب خمر است؛ زیرا شرب خمر نیست؛ بلکه به عنوان اینکه آن فعل تمرد از مولا است و یا بگویید به عنوان اینکه مقطوع الخمریة است که این بستگی دارد به اینکه مثلاً نهی مولا به عنوان ما قطع بگونه خمرأ بخورد یا به عنوان تمرد از مولا؛ و در مقام اثبات اینکه این عنوان چه عنوانی باشد کار نداریم؛ هم می تواند این عنوان باشد و هم می تواند آن عنوان؛ ولی اصل اینکه تجری می تواند

متعلق حرمت باشد، بنابراین بیانی که ما مطرح کردیم و بنابراین فرض دومی که مرحوم میرزا بان فرمودند، اشکالی وجود ندارد؛ پس این بیان مرحوم میرزا نیز برای نفی حرمت تجری کفایت نمی‌کند.

فرض سوم در کلام میرزا این بود که بگوییم گرچه فعل تجری قبح فعلی ندارد؛ اما تجری قبح فاعلی دارد و این شخص اراده معصیت کرده بود؛ لذا عقلاء او را بر این حس تمرد خواهی مذمت می‌کنند؛ بنابراین عقل حکم می‌کند به قبح فعل، نه به عنوان خود فعل، بلکه به عنوان فاعلش؛ یا بگویید عقل حکم به قبح فاعلی فاعل این فعل می‌کند. ایشان می‌گویند فرض سوم این است که بگوییم قبح فاعلی، به قبح فعل سرایت می‌کند؛ لذا این فعل، حرمت پیدا می‌کند. ایشان می‌فرمایند در اینجا دو شق می‌توان تصور کرد:

الف: همان قبح واقعی فعل، در نتیجه قبح فاعلی به این فعل غیر واقعی سرایت می‌کند (یعنی قبح شرب الخمر واقعی، به سبب قبح فاعلی، به شرب الخمر غیر واقعی که شرب الماء است سرایت می‌کند) که در اینجا حرمت دیگری وجود ندارد؛ بلکه همان حرمت واقعی فعل به این فعل غیر واقعی سرایت می‌کند.

ب: اینکه بگوییم چون بر شرب الخمر موهوم (یعنی شرب الخمر غیر واقعی) چون عنوان تمرد بر مولا بار می‌شود، لذا به این عنوان، حرمت پیدا می‌کند که سبب این حرمت، آن قبح فاعلی است.

ایشان فرمود این فرض سوم نیز محال است؛ در شق اول که همان حرمت فعل واقعی به فعلی که شرب الخمر واقعی نیست سرایت می‌کند، می‌فرمایند این ممتنع است زیرا قبح فاعلی، متأخر از قبح فعلی و نشأت گرفته از آن است. قبح فاعلی به این دلیل می‌گوییم که شخص به علت سوء سریره، می‌خواسته یک فعلی که قبیح بوده است را انجام دهد؛ پس وجود فعل قبیح قبل از قبح فاعلی مفروض عنه است و قبح فاعلی متفرع بر قبح فعلی است و این قبح فاعلی، نمی‌تواند همان قبح فعلی را در فعل دیگری را سرایت دهد و این محال است؛ زیرا قبح فاعلی، متفرع بر قبح فعلی است و در سلسله معلولاتش است و نمی‌تواند در آن اثر کند و آن را به فعل دیگر سرایت بدهد.

اما در شق دوم یعنی اینکه بگوییم قبح فاعلی، منشأ عروض یک عنوان جدیدی بر این فعل می‌شود؛ ایشان می‌فرمایند که متجری، هیچگاه خود را متجری نمی‌داند و همیشه قطع خود را مطابق با واقع می‌داند؛ چون چنین است لذا اگر حکم حکومت دیگری بر فعلش بار شود، در نزد متجری نتیجه چنین خواهد شد که دو حرمت بر فعل واحد بار شده است؛ که این اجتماع مثلیین است و محال است.

به نظر ما این بیان نیز برای ابطال فرض سوم کفایت نمی‌کند؛ زیرا در این فرض سوم ما می‌توانیم بگوییم قبح فاعلی، منشأ یک قبح و حرمتی می‌شود، که مترتب بر این فعل است و لو اینکه قاطع (یعنی متجری) خودش متوجه متجری بودن خودش نباشد که فرض هم بر این است. حرف ما شق دوم است که به وسیله قبح فاعلی، حرمت و عنوان دیگری مثلاً تمرد بر فعل تجری بار شود؛ که این دیگر نشأت گرفته از قبح فاعلی است؛ نه اینکه قبح فاعلی از آن نشأت گرفته باشد. در نتیجه قبح فاعلی، یک مفسده‌ای بر فعل به عنوان اینکه تمرد از مولا است

بار می شود و یک حرمتی به این عنوان بر این فعل بار می شود؛ و این فرض از این ناحیه که مرحوم میرزا گفتند موجب اجتماع مثلین در ظن متجری می شود، محذوری ندارد. ما می گوئیم در اینجا دو حرمت به فعل خورده اما مشکل این است که او التفاط به حرمت دوم ندارد؛ اما در اصل اینکه حرمت به او تعلق گرفته مشکلی وجود ندارد. شما اشکالتان این است که متجری نمی تواند متوجه شود که متجری است؛ [ما می گوئیم] خب خودش متوجه نشود که متجری است؛ اما حرمت دوم که بار شده اما خودش متلفظ نیست. اگر اشکال این است؛ [باید گفت] که درست است که متجری، تجری خود را متوجه نمی شود؛ اما متوجه تجری دیگران می شود - این همان جوابی است که مرحوم شهید صدر بیان کرده بودند - و فایده چنین حرمتی این می شود که شخص علم پیدا می کند که فعل متجری دو حرمت دارد، یک حرمت واقعی و یک حرمت به لحاظ اینکه تمبر است؛ و وقتی می داند این دو حرمت بر فعل تجری بار می شود، حرمت فعل تجری به او نیز واصل خواهد شد؛ درست است که خودش خودش را متجری نمی داند؛ اما همین مقدار که می داند که دو حرمت بر شرب الخمر بار شده، یک حرمت شرب الخمر واقعی و یک حرمت، حرمت شرب الخمر به عنوان تجری؛ حال اگر حرمت شرب خمر واقعی شامل او نشده به این دلیل که قطعش مطابق با واقع است؛ چرا حرمت دوم شامل حال او نشود؟ اگر بگوئید ممتنع الوصول است؛ می گوئیم به وسیله علم به اینکه فعل متجریان دیگر به عنوان اینکه تجری است حرمتی دارد، وصول پیدا می کند زیرا آنچه باید واصل شود، حکم کلی است؛ نه حکم نسبت به خصوص خود او.

این خلاصه در ما نسبت به بیان محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه بود که البته در آینده خواهیم گفت که رد صحیح استدلال به قاعده ملازمه چیست. تاکنون در وجه اول از وجوه رد استدلال به قاعده ملازمه بحث می کردیم؛ بحث بعدی وجه دوم برای رد استدلال به قاعده ملازمه است که وجهی است که مرحوم آقای خویی رضوان الله تعالی علیه بیان می کنند که ان شاء الله در جلسه بعد به آن خواهیم پرداخت.